

اینها دروغ است، ساده اندیشی است»

محمد ری شهری در کتاب خود مدعی است که اعترافات تلویزیونی مهدی هاشمی بدون توسل به هیچ گونه ارباب و شکنجه از وی گرفته شده ولی در صفحه ۹۲ کتاب خاطرات صریحاً می نویسد که به سبب خودداری مهدی هاشمی از اعتراف به همه جنایات خود به حکم قوه قضاییه ۷۲ ضربه شلاق در مورد وی به مورد اجرا گذاشته شد. به نوشته ری شهری او در وسط شلاق زدن سرانجام اعلام میکند که حاضر به اعتراف است و تازیانه زدن متوقف می شود.

از دیگر مطالب قابل ذکر کتاب پیام کتبی آیت الله منتظری در آذرماه ۱۳۶۵ به آیت الله خمینی است. وی در این پیام ضمن اعتراض شدید به نحوه عمل کارگزاران رژیم در ماجرای سید مهدی هاشمی، با اشاره به مصاحبه یا به عبارت بهتر اعترافات تلویزیونی او می نویسد:

«چرا مصاحبه ای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش شود... در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست هم فکر خود اینطور عمل میکنند... شنیده شد فرموده اید: فلاتی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض میکنند. البته حضرتعالی را شاه فرض نمیکنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می گویم. من حدس می زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقمندان منقطع شوید ولی گمان نمی کردم به این زودی عملی شود...» (۱۰)

آیت الله منتظری در تاریخ ۶۶/۷/۵ پس از محکومیت مهدی هاشمی با ارسال پیامی برای آیت الله خمینی به آخرین تلاش خود برای جلوگیری از اجرای حکم دست می زند: «او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد... اعدام او سبب می شود در شهرهای مختلف افراد خوب را به اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سازند. اعدام و خونریزی بالاخره بسی کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی شود زنده کرد.» (۱۱)

پس از اعدام مهدی هاشمی آیت الله منتظری از هر فرصتی برای ابراز مخالفت با عملکرد کارگزاران رژیم و به اصطلاح خالی کردن زهر خود سود جست. این انتقادات با وجود شدت و صراحت آنها ظاهراً از طرف آیت الله خمینی تحمل می شد. تا این که آیت الله منتظری در تاریخ ۷۶/۱۱/۲۲ به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سخنانی ایراد کرد که در واقع ادعای آشکاری علیه کلبه جنبه های سیاست رژیم و تصمیمات شخص رهبر

بود. این همان قطره ای بود که باعث لبریز شدن جام شد. آقای منتظری در این سخنان بویژه بر سیاست غلط رژیم در جریان جنگ انگشت گذاشت و آن را یکسر خطا و اشتباه خواند.

«ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می دانستیم نمی توانیم آن را انجام دهیم...» (۱۲)

آیت الله منتظری همچنین فقدان آزادی «خود محوریها، منزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم» را محکوم ساخت و گفت: «وقتی کار به جایی می رسد که صحبت من طلبه که از اول در انقلاب بوده ام و دلسوز انقلاب بودم و هستم سانسور می شود وای به حال دیگران» و در جای دیگر: «یکی از خواسته های ما آزادی بود ولی نه به معنی فساد و فحشا به این معنی که اگر کسی انتقاد دارد بکند. تا کسی حرف زد نباید برای او پرونده سازی کرد. زندان پر کردن دردی را دوا نمی کند. فکر غلط را نمی توان زندانی کرد.» (۱۳)

آیت الله خمینی برای خنثی کردن آثار این سخنان در تاریخ ۶۷/۱۲/۳ ضمن پیام مفصلی به مراجع روحانی، مدرسین، طلاب و ائمه جمعه با لحنی خشن انتقادات آیت الله منتظری از سیاستهای خود را رد کرد و مطالب او را تلویحا در ردیف «القاآت روحانی نماها» گذاشت و اعلام داشت که نه تنها از تعقیب چنان سیاستهایی پشیمان نیست بلکه از آن پس نیز با عزمی هرچه راسختر آنها را دنبال خواهد کرد:

«تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها بیفتد. تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی نه غربی عدول نخواهم کرد. تا من هستم دست ایادی امریکا و شوروی را در تمام زمینه ها کوتاه می کنم.» (۱۴)

چنین بنظر می رسد که آیت الله خمینی متعاقباً طی نامه ای در تاریخ ۶۸/۱/۶ که محتویات آن هنوز فاش نشده به آیت الله منتظری تکلیف استعفا کرده است. در واقع اعلام استعفای آقای منتظری هم در پاسخ به «مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶» نوشته شده است.

این موضوع که آیا آقای خمینی «جانشین برگزیده» و «حاصل عمر» خود را در صورت عدم استعفا به اقدامات خشونت آمیزی تهدید کرده باشد دقیقاً مشخص نیست ولی با توجه به سابقه کار آیت الله خمینی در برخورد با آیات طالقانی و شریعتمداری این احتمال را نمی توان بکلی منتفی دانست. این نکته نیز در خورد ذکر است که آیت الله خمینی در آخرین نامه خود به آقای منتظری دایره بر قبول استعفای وی، عنوان «فقیه عالیقدر» را حذف کرد و «امید امام» را ناگهان از مقام «آیت الله العظمی» به «حجت الاسلام» خفت درجه

داد.

در این نامه ضمن تشکر از آیت الله منتظری به خاطر تقدیم استعفا و اعلام قبولی آن با لحنی خشک به وی اخطار شد: «به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نماید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند حتماً جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم.» (۱۵)

آیت الله خمینی در حدود سه ماه بعد از نگارش این نامه درگذشت. فعل و انفعالات بعدی که منجر به قبضه کامل قدرت توسط گروه خامنه‌ای - رفسنجانی شد این فکر را در ذهن قوت می‌دهد که برکناری آیت الله منتظری علاوه بر علل ظاهری که به پاره‌ای از آنها در این مقال اشاره رفت می‌بایست موجبات شناخته نشده دیگری هم داشته باشد که افرادی که بعد از درگذشت آیت الله خمینی بر مسند قدرت تکیه زدند منطقی‌تر می‌بایست در برانگیختن آنها موثر بوده باشند.

این گزارش را بدون اشاراتی هرچند مختصر، به نامه مفصل آقای احمد خمینی که در تاریخ ۶۸/۲/۷ به عنوان آیت الله منتظری نوشته شده و در رسانه‌های وابسته به رژیم انعکاس یافته است نمی‌توان کامل دانست. در این نامه که جای جای آن پر از نقل قولهایی از نامه‌ها و پیامهای مخالفت آمیز آقای منتظری در قبال آیت الله خمینی است، «حاصل عمر» متهم شده که مواضعی نزدیک به مواضع «دشمنان قسم خورده انقلاب و اسلام» اتخاذ کرده است. از همین نامه چنین مستفاد می‌شود که قبلاً نیز هشدارهایی به آقای منتظری در لزوم دست برداشتن از روش خود داده شده بوده ولی سودی نداشته است: «من به آقای مهدی هاشمی در یکی از ملاقاتهای چند ساعته ام گفتم که آقای منتظری مانند ظرف شیشه‌ای می‌ماند و امام ظرف فلزیند. اگر به هم بخورند ایشان خرد می‌شود.»

و در جای دیگر: «به ایشان گفتم به آقای منتظری بگویید که این حرف درستی نیست که یا تمام حرفهای من باید در رادیو تلویزیون بگذارید و یا من فریاد می‌کشم سانسور است.» بطوری که از این نامه بر می‌آید آقای منتظری به آیت الله خمینی توصیه کرده بود که به جای عناصر افراطی بی تجربه کمیته‌ها، در گروه منکرات از افراد «روانشناس و عاقل و تعلیم دیده» استفاده شود. چنین به نظر می‌رسد که منظور از «روانشناس» در این جا اشخاص با تجربه و آشنا به روحیات مردم بوده باشد ولی فرزند آیت الله آن را در همان معنای خشک لفظی خود گرفته و در پاسخ چنین نوشته است: «آیا به این مساله فکر کرده اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار نفر روانشناس در سطح کشور نیاز هست؟» ما

اینهمه روانشناس را با ماهی دوسه هزار تومان که مامور کمیته بشوند از کجا بیاوریم؟!»  
 از همین نامه بر می آید که آیت الله منتظری پس از دستگیری مهدی هاشمی به عنوان  
 اعتراض مدتی اعتصاب کرده و در حوزه درس خود حاضر نشده است. آیت الله خمینی در  
 ملاقاتی با لحن استدعا به وی گفته است: «من ارادت به شما دارم. من مخلص شما هستم. از  
 این مرید و مخلص قبول بفرمایید و به کار خویش مشغول شوید.» با وجود این آقای  
 منتظری با خشونت رد کرده است. بطوری که در کتاب خاطرات ری شهری آمده در این  
 ملاقات آقایان خامنه ای و رفسنجانی هم حضور داشته اند.

آیت الله منتظری در یکی دیگر از نامه های گذشته خود نوشته بود: «مجاهدین خلق  
 اشخاص نیستند. یک سنخ تفکر و برداشت است. یک نحوه منطق است. منطق غلط را با  
 منطق صحیح باید جواب داد. با کشتن نمی شود، بلکه ترویج می شود.»

آقای احمد خمینی با اشاره به این گفته مدعی شده که مجاهدین خلق افراد بیت آقای  
 منتظری را از خودشان کرده بودند و افرادی از مجاهدین که توبه کار شده بودند به خانه  
 جانشین رهبر رفت و آمد داشتند.

در این جا مقاله خود را با نقل چند فراز پایانی از نامه مفصل آقای احمد خمینی  
 به عنوان آیت الله منتظری که نشان دهنده نحوه استدلال و منطق او و همفکران او است  
 خاتمه می دهیم:

«این نامه به پایان رسید ولی ما همچنان در اول وصف خیانتهای آشکار و پنهان  
 اطرافیان جنابعالی مانده ایم. باور بفرمایید که همیشه با فکر شما روز و شبم می گذرد. آخر  
 شما امید همه ما بودید.»

و در جای دیگر: «اگر تندی نامه متاثرتان کرده است خود را جای امام بگذارید و آن  
 وقت فکر کنید آیا خدا را خوش می آید که شما برای دلخوشی چند لیبرال سابق یک  
 پیرمرد زنده دل الهی که همه عمرش را صرف اعلا کلمه الله کرده است آدم کش مخصوصاً  
 زنان بچه دار کش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیر اسلامی دل دشمنان قسم خورده  
 اسلام و نظام ایران را شاد کرده باشید.»

و سرانجام: «اگر از منافقین و لیبرالها و طیف مهدی هاشمی جدا نشوید مطمئن باشید  
 تمامی حزب اللهی ها در آخرت در مقابل پیامبر اکرم جلوی شما را خواهند گرفت.»

پانویس ها:

۱- نقل از متن نامه مورخ ۱۳۶۸/۱/۸ آیت الله خمینی به عنوان آیت الله منتظری- کتاب

- خاطرات سیاسی محمد ری شهری - ۶۶-۱۳۶۵، چاپ دوم، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۹، صفحه ۲۶۹.
- ۲- خاطرات سیاسی ری شهری؛ صفحه ۵۴.
- ۳- خاطرات سیاسی محمد ری شهری - صفحه ۱۳
- ۴- از نامه مورخ ۶۸/۱/۲۶ آیت الله خمینی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی نقل از کتاب خاطرات سیاسی ری شهری
- ۵- همان کتاب صفحه ۲۶
- ۶- همان کتاب، صفحات ۶۰ تا ۶۵.
- ۷- همان کتاب، صفحه ۴۴
- ۸- همان کتاب، صفحه ۴۵
- ۹ و ۱۰- همان کتاب، صفحه ۴۷.
- ۱۱- کتاب خاطرات سیاسی - صفحات ۷۷ و ۷۸
- ۱۲- همان کتاب، صفحه ۲۵۹.
- ۱۳- همان کتاب، صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱
- ۱۴- همان کتاب، صفحه ۲۶۹
- ۱۵- همان کتاب، صفحه ۰۲۷۰

# فرهنگی - اجتماعی

ژانت آفاری

## جنگ با فمینیسم بنام خدا: جنسیت و اسلام بنیادگرا

با بررسی طرز تفکر و جهان بینی جنبش های بنیادگرا در زمینه جنسیت، این نتیجه به دست می آید که با وجود تفاوت های فرهنگی و منطقه ای، همانند یهای چشمگیری در طرز تلقی این جنبش ها از مسئله جنسیت وجود دارد. در برنامه این جنبش ها آنچه که با جنسیت ارتباط پیدا می کند جنبه فرعی و حاشیه ای ندارد. در این مقوله، نقطه قوت بنیادگرایی در ایجاد این توهم نهفته است که بازگشت به مناسبات سنتی، تنها پاسخ به دشواری هایی است که امروز، در عصر سلطه سرمایه داری، گریبانگیر جوامع غربی و غیر غربی است. شماری از فمینیستها کوشیده اند تا علل جاذبه ای را که بنیادگرایی برای طبقات متوسط و پایین تر از متوسط در جوامع مسلمان خاورمیانه، شمال افریقا و جنوب شرقی آسیا پیدا کرده است تشریح کنند. با وجود تنوع منطقه ای در مطالعات انجام شده، این مطالعات را می توان در سه گروه طبقه بندی کرد. نخست مطالعاتی که در آنها مسائل اقتصادی و سیاسی موثر در اوج گرفتن جنبش های بنیادگرا در کانون توجه قرار دارند. دوم پژوهش هایی که به بررسی آثار مختل کننده تجدد در خانواده ها اختصاص دارند و سوم مطالعاتی که نشان می دهند سازمانهای مبارزه جدی اسلامی در بعضی زمینه ها به زنان دانشجو و نیز زنان صاحب حرفه و تخصص محدود قدرتهایی بخشیده اند، اگرچه در زمینه های دیگر آنها را محدودتر ساخته اند. با تحلیل انتقادی این سه طرز برخورد، می توان به یک توضیح کلی و مستدل درباره علل جذب مردان و زنان به چنان جهان بینی های تحکم آمیزی رسید.

I - نبرد بر سر اصطلاحات

پژوهشگران مسائل خاورمیانه و موضوعات مربوط به مذهب، بر سر این که اطلاق

اصطلاح «بنیادگرا» و «اسلام گرا» به تعدادی از جنبش های سیاسی و فرهنگی در خاورمیانه، شمال افریقا و بخش هایی از جنوب شرقی آسیا تاچه حد درست است با یکدیگر اختلاف نظر دارند. برخی مانند مارتین. نی. مارتی Martin E. Marty و آر. اسکات آپل بی R. Scott Appleby به اصطلاح بنیادگرایی دامنه ای فراگیر می دهند و آن را نه تنها در محدوده خاورمیانه بلکه در یک بعد جهانی در نظر می گیرند و جهان بینی های مشابه را در آئین های مسیحی، یهودی، هندو، بودائی و کنفیوسی نیز مشمول آن می کنند. در باور اینان بنیادگرایی پدیده ای است که در سالهای پایانی قرن بیستم به عنوان پاسخی در برابر رنگ باختن هویت ها در جهان متجدد و غیر مذهبی ظهور کرده است. این جهان بینی پیکارگر، پیشرفته و نوآوریهای فنی غرب را می پذیرد ولی بسیاری از جنبه های فرهنگی و اجتماعی جامعه نوین امروز را - خصوصاً در ارتباط با خانواده - رد می کند. بنیادگرایان برای احیای یک دنیای آرمانی و تخیلی که گویا در گذشته دور وجود داشته مبارزه می کنند. اما در عین حال این گذشته را به دلخواه و تصور خود بازسازی و ارائه میکنند. بنیادگرایان خود را مجری اراده خداوند می دانند و تاب تحمل دگراندیشی را، چه در درون و چه در بیرون جامعه مومنان ندارند. (۱)

دیگران چون جان اسپوزیتو John Esposito و ادوارد سعید بی تأمل بر کاربرد بنیادگرایی خرده می گیرند. به اعتقاد سعید، غرب از طریق مترادف ساختن «بنیادگرایی» با «تروریسم» می خواهد مدعی «اعتدال و عقل گرایی» شود و تعقل و اعتدال را به عنوان ویژگیهای اخلاقی غربی جا بزند. (۲) با این حال هر دو گروه در این نکته اتفاق نظر دارند که با وجود گونه گونه گونگی چشم گیر سیاسی و فرهنگی، اسلام گرایان یا بنیادگرایان همگی خواستار بازگشت به موازینی سنتی تر برای زنان، تأکید بر نقش زنان در امر نوالد و تناسل، رعایت حجاب توسط آنان و گردن نهادنشان به ارزشهای مردسالارانه هستند.

## II - نوشته های فمینیستی در ریشه یابی بنیادگرایی

با تأثیر گذاری روز افزون استدلالهای محافظه کارانه اسلامی بر بحث های سیاسی در خاورمیانه، شمال افریقا و جنوب شرقی آسیا، شماری از اندیشمندان و نویسندگان فمینیست، با هدف پی بردن به علل رشد بنیادگرایی، به بررسی تضادهای موجود در جوامع این مناطق برخاسته اند. این بررسی ها را می توان در سه دسته طبقه بندی کرد.

### ۱ - توجیه سیاسی و اقتصادی

والتین مقدم، جامعه شناس ایرانی یکی از پژوهشگرانی است که دگرگونیهای سریع

اقتصادی را بعد از جنگ دوم جهانی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تحت نظارت دولتهای غیر مذهبی و اقتدار طلب مورد مطالعه قرار داده است. (۳) وی پس از اشاره به تغییر بافت جمعیتی منطقه به دنبال پیشرفتهای بهداشتی و جوان شدن روز افزون نفوس آن، بحران نفتی دهه ۱۹۷۰، افزایش بیکاری و وسیع تر شدن شکاف میان طبقات بالا و طبقات متوسط و پایین تر از متوسط را پیش می کشد. به اعتقاد وی این وضع به یک بحران مشروعیت سیاسی دامن زد و سبب شد تا حکومتهای غیر مذهبی به خاطر فساد، سرسپردگی در برابر قدرتهای غربی و بویژه رواج آنچه که به ارزشها و نهادهای تجددگرای غیر اخلاقی تعبیر می شد در معرض حمله قرار گیرند. گسترش آموزش در میان زنان و ورود آنان به بازار کار هم بر دامنه نزع بر سر موضوع اخیر افزود رقابت شدید برای ورود به دانشگاهها و خدمات دولتی بر طبقات متوسط تاثیر گذاشت و دولتهای منطقه چه در مصر تحت رهبری انور سادات و چه در ایران زیر هدایت محمد رضا شاه پهلوی، برای تسکین بخشیدن به خشم نسل جوان و همچنین متزلزل ساختن پایگاه گروههای چپگرا و مارکسیست نه تنها به گروههای اسلامی اجازه فعالیت دادند بلکه گاه فعالیت آنها را تشویق هم کردند. (۴)

فاطمه مرنیسی Memissy توجه خود را بر مسائل اقتصادی و سیاسی که به رشد بنیادگرایی در شمال آفریقا مدد رسانده متمرکز ساخته است. (۵) او گسترش بنیادگرایی را طی دو قرن اخیر حاصل ناکامیهای سیاسی و اقتصادی حکومتهای غیر مذهبی و اقتدارگرای بعد از رفع استعمار می داند. این حکومتها همگی در محدوده قوانین و ضوابط صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی فعالیت می کنند و بر وفق منافع قدرتهای امپریالیستی گام بر می دارند.

افزایش تعداد زنان تحصیل کرده و شاغل رقابت شدیدی را میان زن و مرد دامن زده است. (۶) زنان به سبب استقلال مالی اکنون از قدرت بیشتری در خانواده ها برخوردارند. آنها ازدواج خود را تا سنین بیست و بالاتر از آن به تعویق می اندازند و اختیار بیشتری در مسائلی مانند باردار شدن اعمال می کنند. تعداد طلاقها افزایش یافته است. همه این عوامل موجب یک دگرگونی عمیق در روابط زن و مرد شده است. مشکلات اقتصادی مانند بیکاری به تنش های موجود در جوامع شمال آفریقا شدت بخشیده و وضع انفجار آمیزی به وجود آورده است. مردانی که هویت پیشین خود را به عنوان رئیس خانواده و پدرسالار از دست داده اند، بویژه پیام سیاستمداران مذهبی و روحانیون مسلمان را پرجاذبه می یابند.

مرنیسی از حجاب نه به عنوان «یک تکه پارچه» بلکه به منزله «موهبتی آسمانی» برای سیاستمداران دست به گریبان با بحران یاد می کند و می نویسد «هر کشور اسلامی



می تواند با توسل به شریعت، به معنای سنت های استبدادی دوران خلفا، تعداد بیکاران خود را به نصف تقلیل دهد.»

به اعتقاد او بنیادگرایی را نباید به حرکات یک مشت عناصر اخلاکگر که در خیابانها دست به تظاهرات می زنند محدود ساخت بلکه باید آن را در چهارچوب مسائل منطقه ای و اقتصاد جهانی و در ارتباط با ثروت نفت و نظم نوین جهانی که غرب ارائه کننده آن است مورد بررسی قرار داد. (۷)

ساندرا هیل Sandra Hale در تحقیق خود پیرامون جبهه ملی اسلامی (که واقعیت قدرت را پشت سر دولت نظامی سودان در دست دارد) تحلیل مشابهی به دست می دهد. به نوشته وی اصرار دولت سودان در خانه نشین کردن زنان و محدود ساختن نقش آنها به مراقبت از شوهران و فرزندان، کوششی در جهت خارج کردن زنان از بازار کار و ایجاد فرصت های شغلی برای مردان طبقات پایین تر از متوسط، کارمندان دولت، و مدرسین دانشگاهها، در حوزه هایی است که زنان در آنها به پیشرفتهای چشم گیری نائل شده اند. (۸)

#### مزایای اقتصادی مذهبی بودن

چندین نویسنده دیگر نیز به فرصت و مزایای اقتصادی که توسط نهادهای بنیادگرا برای معتقدان به مذهب فراهم می آید و به مدد آن زنان کم درآمد و اعضای خانواده آنها به این نهادها جلب می شوند اشاره کرده اند. (۹) کشورهای تولید کننده نفت مانند ایران و عربستان سعودی و بعضی حامیان ثروتمند، کمک های مالی سخاوتمندانه ای در اختیار این نهادها می گذارند. این نهادها پیام های سیاسی خود را ضمن ارائه خدمات اجتماعی به گوش زنان می رسانند. هدفی که در این پیامها دنبال می شود، مقابله با دیدگاههای تجدیدطلبانه غربی است. برخی نظرگاههای فمینیستی با نتیجه گیریهای متفاوت به این زنان ارائه می شود. به عنوان مثال فمینیست های غربی کارزن را در خانه به عنوان یک خدمت بی مزد توصیف می کنند. بنیادگرایان همین نظر را تایید می کنند ولی نتیجه می گیرند که زنان با کار در خانه سهم خود را به اجتماع می پردازند و دیگر نیازی به کار کردن آنها در خارج از خانه وجود ندارد. (۱۰) بنیادگرایان علاوه بر ارائه خدمات اجتماعی، برخی از کالاهای مورد نیاز مانند غذا و لباس را به قیمت نازل عرضه می کنند و همچنین برنامه های منظم آموزشی، مشتمل بر تعلیمات دینی و جلسات تدریس بعد از مدرسه ترتیب می دهند.

به نوشته آندریا رو Andrea Rugh در مصر، خدماتی که از طرف مساجد خصوصاً عرضه می شود نه تنها قابل اتکاء تر از خدمات دولتی است بلکه به مردم احساس هویت نیز

می دهد. با اینهمه هیچیک از جنبش های اسلامی، علیرغم همه ادعاهایی که می کنند، نتوانسته اند راه حلی در معنای وسیع و معقول کلمه برای مسائل اقتصادی جوامع مسلمان پیدا کنند. ماکسیم رودنسون Maxim Rodinson (نویسنده و اندیشمند فرانسوی) چند دهه قبل در کتاب «اسلام و سرمایه داری» خود نشان داد که سیاستهای اقتصادی اسلامی نمی تواند جایگزین توسعه اقتصادی به شیوه سرمایه داری شود. همین اواخر نیز سهراب بهداد اقتصاد دان ایرانی نشان داد که اگر نظام آرمانشهر اقتصاد اسلامی قابل حصول بود، می باید قبل از هر جای دیگر در ایران که همه شرایط عقیدتی، اجتماعی، و اقتصادی را در دسترس داشته است بوجود آید. به جای چنین آرمانشهری، آنچه که در ایران به ظهور پیوسته، فساد فراگیر و شیوع بیکاری به میزان بیش از ۲۰ درصد است. رجزخوانیهای مربوط به نقش مستضعفان به کناری نهاده شده و طبقه ممتاز جدیدی مرکب از معتمین، دوستان، پسران، دختران و خویشاوندان آنها، به جای طبقه ممتاز پیشین که با بروز انقلاب از کشور ریشه کن شد نشسته است. (۱۱)

والتین مقدم در همین خط فکری استدلال می کند که دولتهای اسلامی در ایران و سودان و پاکستان، از آنجا که قادر به اجرای هیچ برنامه ای در جهت توزیع ثروت و کاهش فساد در دستگاه حکومت نیستند به جای آن توجه خود را بر خانواده، فرهنگ و قوانین به عنوان ریشه های مسائل اجتماعی و اقتصادی متمرکز کرده اند. (۱۲)

## ۲ - توجه فرهنگی: تجدد و خانواده

بحث دیگری که در نوشته های فمینیست ها در زمینه بنیادگرایی مطرح است، نقش زنان در اینگونه جنبش هاست. به عقیده جولی ایگرسول Julie Igersol و هلن هارداکر Helen Hardacre علت اصلی جذب زنان به سازمانهای بنیادگرا، اولویتی است که این سازمانها برای خانواده و موضوع تربیت فرزندان به زنان و مردان توصیه می کنند. توسعه اقتصاد سرمایه داری مستلزم کار تمام وقت زن و مرد است. این وضع سبب شده که مراقبت از کودکان سخت دستخوش غفلت قرار گیرد. در این نظام، از دست دادن مداوم اشتغال و جابجاییهای متعدد، به اختلالات درون خانواده ها هرچه بیشتر می افزاید. در این شرایط به پیام بنیادگرایان که به نمادی بالاتر از روسای موسسات و شرکتها یعنی پیامبران و پروردگار متوسل می شوند، بویژه در میان زنانی که در بازار کار سرمایه داری مشاغل پایینی دارند و بار مسئولیت مراقبت از کودکان و سالمندان را نیز به دوش می کشند. (۱۳)

دنیز کاندیوتی Deniz Kandiyoti، آهیوا اونگ Ahiva Ong، اریکا فریدل Erika Friedl

و مری هگلند Mary Hegland دانشمندان مردم شناس و سیتیا انلو Cynthia Enloe

پژوهشگر علوم سیاسی، در مطالعاتی که هر یک در رشته های تخصصی خود انجام داده اند بر این نکته تأکید می‌ورزند که جا به جا شدن نقش زن و مرد آثار مختل کننده ای در جوامع در حال پیشرفت داشته و بویژه موجب دگرگونیهای در خانواده های مناطق خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی شده است. آنها چنین اظهار نظر می‌کنند که بازگشت به یک فرهنگ سنتی تر و احیای نظام به ظاهر مطمئن پدرسالاری گذشته، ممکن است با اقبال روز افزون زنان و مردان در این مناطق مواجه شود.

### ۳ - حجاب به عنوان یک وسیله قدرت جویی

گروه سوم از پژوهشگران فمینیست چنین استدلال کرده اند که تنها انگیزه زنانی که به جنبش های بنیادگرا می‌پیوندند مزایای اقتصادی حاصل از این کار و یا پیامهای این جنبش ها به طرفداری از کانون خانواده نیست، بلکه قدرت سیاسی و اختیاراتی که آنان به این وسیله کسب می‌کنند نیز در این حرکت موثر است. دختری از یک طبقه پایین تر از متوسط با به سر کردن چادر ممکن است پاره ای از آزادیهای فردی خود را از دست بدهد ولی در برابر آن، راه دستیابی به مکانهای عمومی و کار و اشتغال بر رویش گشوده می‌شود و به صورت عضوی مقتدر و ارزشمند در یک سازمان سیاسی در می‌آید که تبلیغ افکار اسلام گرایی را هدف خود قرار داده است. حجاب ممکن است محدودیتهایی برای او ایجاد کند ولی در عین حال متضمن مزایایی هم هست که از آن جمله می‌توان به راحت شدن از آزارهای جنسی، به دست آوردن حق ادامه تحصیل از اولیاء خود، حتی تا مرحله ورود به دانشگاه، اشتغال خارج از منزل، معاشرت با هم مسلکان و امکان انتخاب همسر آینده خود در میان آنها، به جای گردن نهادن به انتخاب خانواده در این مورد اشاره کرد. در پناه حجاب او خود به یکی از پاسداران اخلاقیات در معاشر و مکانهای عمومی تبدیل می‌شود و می‌تواند زنان متعلق به طبقات بالا را به بهانه بدحجابی توقیف کند و مورد آزار قرار دهد. مردم به این ترتیب بسختی از قدرت او حساب خواهند برد.

لاما ابو عوده Lama Abu Odeh و بو طینا شعبان Bouthaina Shaaban دوزن فمینیست، از اردن و سوریه، در این زمینه مطالعات و تحقیقات جالب توجهی در احوال زنان خاورمیانه و برخی از کشورهای شمال آفریقا مانند الجزایر انجام داده اند. (۱۴)

آیهو اونگ Aihwa Ong پیرامون علل جذب بسیاری از زنان طبقه متوسط مالزی به جنبش اسلام گرایی این کشور تحقیق می‌کند. بنا بر استدلالی که از طرف وی ارائه میشود، جریان تجدد، تا آنجا که موضوع به زنان مربوط می‌شود تأثیر بینابینی داشته است. این جریان از یکسو برای زنان آزادی اقتصادی و شخصی بیشتری به ارمغان آورده است.

برای آنان اشتغال همراه با دستمزد، پول خرجی، و قدرتی که با آن ملازمه دارد را تامین کرده است اما از سوی دیگر سبب شده است که مردان به تعهدات مرسوم در قبال خانواده پشت پا بزنند. با توجه به بی ثباتی نهفته در ذات اقتصاد سرمایه داری و تداوم استثمار غرب، همراه با رکودهای اقتصادی دودۀ گذشته که بویژه بر بسیاری از کشورهای جهان سوم تاثیر بسیار ناگواری داشته است زنان - که سابقه کار کمتری دارند - غالباً در مشاغل کم درآمد مشغول به کار می شوند و در عین حال از حمایت سنتی خانواده های پر وسعت و جامعه نیز محرومند. اونگ در این زمینه می نویسد: «کمبود زمین، شیوع مزدبگیری نزد زنان و جدا شدن از قیود مذهب، در بسیاری از موارد از احساس تعهد معمول و مرسوم مردان در حمایت از خانواده های خود کاسته است. (۱۵)

همانگونه که ستینا آنلو استدلال می کند، هیچ مسلم نیست که به عهده گرفتن یک نقش انتقال دهنده و پیشگام فرهنگی و یا پشت کردن به حمایت مردان، امنیت روزمره زنان را بهبود بخشد و از زحمات و دردهای آنها بکاهد. در چنین وضعی بازگشت به ارزشهای سنتی و مذهبی ممکن است برای زنان پر کارخانه دار، زنان کارگر و مادرانی که امیدوارند شوهرانشان و یا جامعه سهم بیشتری در کاستن از بارهایی که به دوش آنها نهاده شده به عهده گیرند، جاذبه بیشتری پیدا کند. اینگونه زنان به احتمال زیاد برای دریافت کمک به بنیادهای مذهبی و شبکه های مددکاری اجتماعی روی می آورند.

این نهادها نقشی را که بطور مرسوم توسط رهبران گروههای پدرسالار ایفا می شود به عهده دارند. آنها همچنین به عنوان مشاوران خانوادگی عمل می کنند و زنان را به اطاعت بیشتری از شوهران خود فرا می خوانند و در همان حال از مردان نیز می خواهند که از زیر بار تعهدات سنتی خود در قبال خانواده شانه خالی نکنند.

بوطینا شعبان، فمینیست سوری که زندگی شخصی زنان لبنانی، فلسطینی، الجزایری و سوری را مورد مطالعه قرار داده است، به گونه بسیار موثری بنیادگرایی اسلامی را برای زنان مجرد طبقات پایین تر از متوسط به معرض نمایش می گذارد. شعبان نشان می دهد که چگونه قبول به حجاب اسلامی، برای زنان جوان در جوامعی که طبق سنت زن و مرد از هم جدا بوده اند، فضای تازه ای در زندگی جمعی می گشاید. یکی از این موارد به زینب، زن مجردی از یک خانواده کارگری مربوط می شود که دارای تحصیلات دانشگاهی است. او به سازمان بنیادگرا و شیعی امل در جنوب لبنان پیوسته است. این زن شرح می دهد که چگونه فعالیت در گروه امل و پذیرفتن پوشش تجویز شده از جانب این گروه به نام الشاری، وی را در حفاظ و حمایت قرار داده و بر آزادی عمل او افزوده است. او خود را مصون از هر

مزاحمتی می‌داند و احساس می‌کند که با کمک فراهم آوردن غذا و سرپناه برای فقرا به یک عضو ثمربخش جامعه تبدیل شده است. مهمتر از هر چیز دیگر اینکه او احترام، قدرت و اعتبار بیشتری نیز به دست آورده است.

زینب می‌گوید: « پدرم که در گذشته تنها فرمانروای منزل بود، اکنون هیچ تصمیمی را در ارتباط با خانواده بدون مشورت قبلی با من نمی‌گیرد.»

لایما ابوعوده، فمینیست اردنی، درباره مسئله آزار جنسی و مشکلی که زنان خاورمیانه ای، بعد از اینکه در سالهای آغازین قرن بیستم حجاب را به یک سونهادند با آن روبرو شدند، نوشته است رفت و آمد در خیابانها، استفاده از وسائط نقلیه عمومی و کار کردن در کنار مردان در ادارات و کارخانه ها، از آن هنگام برای زنان بی حجاب به صورت شکنجه ای درآمد. آنها دریافتند که بدنشان بطور دائم زیر نگاههای مردان مزاحم قرار دارد. در جامعه ای که آزار جنسی و ملامت شهوانی زنان - دستمالی، نوازش، تعقیب، متلک پرانی - به شکل رایجی در خیابانها، اتوبوسها و کارگاهها جریان دارد، زنان بی حجاب هیچ اتکایی به قانون و به حمایت مقامات بالاتر نمی‌توانند داشته باشند. از این بدتر آن که خود آنها مسئول آزارهایی که می‌بینند شناخته می‌شوند. در چنین اوضاع و احوالی، حجاب برای زنان نوعی حفاظ جسمانی به وجود می‌آورد. یک زن حجاب دار به ندرت در ملاء عام در معرض مزاحمت قرار می‌گیرد و اگر هم چنین مزاحمتی برای او پیش آید، می‌تواند با صدای بلند، غیرت و احساسات مذهبی مردان پیرامون خود را به مدد بطلبد و در اینکه آنها به یاری وی خواهند شتافت، تقریباً هیچ شکمی وجود ندارد. زینب می‌تواند تا ساعت ۱۱ شب در بیرون بماند و به کارهای سازمانی مشغول باشد، بی‌آن که پدر و مادرش از او مواخذه ای بکنند. بدینگونه او در جامعه ای که حتی مادر بزرگها از ترس اینکه همسایگان چه خواهند گفت نمی‌توانند دیر به خانه برگردند، از آزادی عمل محدودی برخوردار است.

لیلا احمد پس از تحقیقی که بر روی ۴۰۰ زن دانشجوی در دانشگاه قاهره انجام داده به این نتیجه رسیده که بین حجاب و موقعیت اقتصادی خانواده ها ارتباط مستقیم وجود دارد. به این معنی که زنان متعلق به طبقات پایین تر برای پذیرفتن حجاب آمادگی بیشتری دارند. او حجاب را یک نوآوری اجتماعی تلقی نمی‌کند بلکه آنرا نشانه ای از تطبیق زنان با طبقه اجتماعی که از آن برخاسته اند می‌داند. (۱۶) او ضمن اذعان داشتن به محدودیتهای وسیعی که با قدرت یافتن بنیاد گرایان در بعضی از دولتها برای زنان به وجود آمده، معتقد است که حجاب وسیله جدیدی است که زنان طبقات پایین در گذار از یک مرحله انتقالی از آن استفاده می‌کنند. این پژوهنده همچنین یادآوری می‌کند که تعدادی از هدفهایی که

زنان غیر مذهبی متعلق به طبقات ممتاز مصر به دنبال آنها بودند، مانند ورود به دانشگاه و اشتغال به کار در خارج از خانه اکنون توسط همین زنان اسلام گرای طبقات پایین تر دنبال می شود.

بسیاری از پرسشها در چنین تحلیل هائی بی جواب می مانند. آیا سر کردن حجاب تا چه اندازه به دختران محصل و دانشجو و زنان شاغل قدرت و اختیار می بخشد؟ نظامی که در آن زن همسرش را خود انتخاب می کند ولی حق طلاق، حضانت فرزند، یا تملک در دارائی مشترک خود و همسرش را ندارد؟ جامعه ای که در آن زن به دانشگاه می رود و رشته تحصیلی و شغلی خود را انتخاب می کند ولی همسرش بر اوست می تواند از کار او جلوگیری کند؟

برخلاف آنچه که بنیادگرایان ادعا می کنند پذیرش حجاب به معنای آن است که زن در درجه اول یک وسیله ارضاء شهوت جنسی تلقی می شود، اگر نه آنچنان پوشاندن او چه مفهومی دارد؟ در چنین نظامی آیا یک زن محجبه چقدر استقلال شخصیت و احترام دارد؟ در جامعه ای که در آن مردان موجوداتی بی فکر و بی اراده تلقی می شوند که کوچکترین کنترلی بر خواسته های جنسی خود ندارند و مسئولیت جلوگیری از آزار جنسی نه بر مرد بلکه بر زن نهاده می شود آیا می توان از روابط احترام انگیز بین زن و مرد سخن گفت؟ و بالاخره اجتماعی که در آن آزار و کشتن همجنس گرایان مطابق قانون رواست آیا هرگز می تواند محیطی انسانی و بدون رعب و وحشت باشد؟

در پاسخ به این قبیل نظرات که حجاب را یک نهاد مقاومت تلقی می کند باید گفت که هر چند یک زن جوان و مجرد ممکن است با پناه بردن به حجاب موقتاً از آزار جنسی یا برخی دیگر از مسائل که در جوامع امروزین زنان مبتلا به آنها هستند فراغت پیدا کند ولی این کار را به هیچ وجه نمی توان یک گام جدی در رفع واقعی این مسائل و مشکلات دانست. در این سالهای پایانی قرن بیستم آزادی زن به معنای اختیار او بر جسم و اندیشه خویش، پایان دادن به سنت هایی که انتخاب زنان را محدود می کند و توانایی برگزینش شیوه های جایگزینی دیگر برای زندگی است. تا هنگامی که به زن، به خاطر ویژگیهای جسمانی او به عنوان موجودی پایین تر (از مرد) نگریسته می شود، نمی توان از آزادی زنان سخن گفت.

### III - طرح بحث فمینیستی، در یک بستر اسلامی در ایران

هر چند که در جوامع مترقی، دموکراتیک و غیر مذهبی، مسائل فمینیستی با تاکید و

قوت بیشتری مطرح می‌شوند ولی تلاش‌های مجدانه فمینیست‌ها را هم در زیر سلطه نظام‌های اسلام‌گرا در جهت پدید آوردن جامعه‌ای مساوات‌جویانه‌تر، تنها به این سبب که رنگ غیر مذهبی ندارند نمی‌توان طرد کرد و نادیده گرفت.

در ایران که از سال ۱۹۷۹ به این سو یک حکومت بنیادگرا زمام قدرت را در دست دارد به سبب سرخوردگی عمومی از عملکرد نظام حاکم، بتدریج یک بحث تازه دموکراتیک در چارچوب اسلام شیعی در حال شکل گرفتن است. سرشناس‌ترین مدافع این مکتب جدید دکتر عبدالکریم سروش است که تحصیلات خود را در آلمان انجام داده و از نظریه پردازان پیشین رژیم به شمار می‌رود. سروش که اکنون در معرض عملیات ایدئاتی عناصر حزب اللهی قرار دارد، تعبیری دموکراتیک‌تر و متحمل‌تر از اسلام را در برابر اجتماعاتی مرکب از صدها دانشجوی علاقمند ارائه می‌دهد و در سخنان خود از اندیشه‌های متفکرین اروپایی مانند امانوئل کانت، کارل پوپر و اریک فروم نیز مدد می‌گیرد.

اما هفته‌نامه زنان کاری دشوارتر را که ارائه یک تعبیر فمینیستی از احکام آیین شیعه است به عهده گرفته و در این کار گروهی از مریبان، وکلای دعاوی و کارشناسان علوم دینی، چه مرد و چه زن به این نشریه کمک می‌کنند.

«زنان» که انتشار آن از ۱۹۹۱ به سردبیری شهلا شرکت آغاز شده علاوه بر مطالبی که معمولاً در نشریات زنانه انتشار می‌یابد متضمن یک محتوای ادبی و فرهنگی با برنامه‌ای در جهت دفاع از حقوق زنان است. در این نشریه بررسی‌های مفصلی از فیلم‌ها، اشعار و داستانهای کوتاه زنان ایرانی، همراه با ترجمه‌هایی از رساله‌ها و مقالات فمینیست‌های سرشناس غربی از قبیل مری ولستون کرفت *Mary Wollstonecraft*، ویرجینیا ولف *Virginia Woolf*، نادین گوردیمر *Nadine Gordimer* و... به چاپ می‌رسد. «زنان» همچنین به طور منظم بررسی‌هایی را از دید جامعه‌شناسی درباره زنانی که کار می‌کنند در صفحات خود انعکاس می‌دهد و در تلاش است تا اولین پناهگاه زنان کتک‌خورده را در کشور به وجود آورد.

### بازخوانی قرآن

اما آنچه که در رابطه با مسئله مورد نظر ما یعنی بنیادگرایی و حقوق زنان دارای اهمیت بیشتری است بررسی مجدد و موشکافانه شریعت از دیدگاه فمینیستی است؛ در این بازنگری بر آیات و حدیث‌هایی که در آنها بر رفتاری بر مبنای مساوات و عدالت با زنان تاکید به عمل آمده تاکید می‌شود. بخش‌هایی از شریعت شیعه اسلامی که ناظر بر ایجاد محدودیت برای زنان است مورد تعبیر مجدد قرار می‌گیرد. در قرآن غالباً یک کلمه واحد

معانی متعددی می تواند داشته باشد. تعبیرهای مجدد نشریه «زنان»، بر روی آن معانی که محدودیت کمتری نسبت به زنان از آنها مراد می شود تکیه می شود و تعابیر دیگر مورد نقد قرار می گیرند.

نشریاتی چون «زنان» از انتخاب محمد خاتمی در ماه می ۱۹۹۷ به مقام ریاست جمهوری حمایت کردند.

پس از برگزاری انتخابات برخی از زنان از خاتمی خواستند تا مراتب حق شناسی خود را از طریق انتصاب آنان به عضویت کابینه ابراز دارد، برخی دیگر خواستار انجام اصلاحات گسترده ای در جهت استیفای حقوق زنان بویژه در مسائلی مانند طلاق و سرپرستی کودکان شدند. اکنون باید منتظر بود و دید که آیا خاتمی واقعا می خواهد یا می تواند چنین اصلاحاتی را به مورد اجرا بگذارد یا اینکه مخالفان وی در دستگاه حکومت از این کار جلوگیری می کنند. اما حتی اگر خاتمی توفیقی هم در این کار نیابد، واقعیت این است که اکثریت عظیمی از مردم ایران به نفع تغییر و پایان یافتن قوانین غیر دموکراتیک و تحکم آور حکومت اسلامی رای داده اند و چنین حکومتی از این پس نمی تواند ادعای وکالت و اختیار از طرف مردم را بنماید.

#### IV - حرکت به سوی یک سیاست تازه

همانگونه که پیشتر در این مقاله اشاره رفت، بنیادگرایی اسلامی پدیده پیچیده ای است که تا حدی معلول بحران توسعه سرمایه داری و تجدد طلبی در جهان سوم است. مقابله با بنیادگرایی نه تنها به سبب برخورداری آن از یک سازمان منظم با پشتوانه وسیع مالی در مساجد، حوزه های علمیه و گاه در دولتها، بلکه به علت انگشت گذاشتن بنیادگرایان بر نیازهای مبرم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دشوار بوده است. پدید آمدن حداقل سه نوع توهم در برخی از زنان و مردان منطقه خاورمیانه و شمال افریقا موجب شد تا آنها با شور و حرارت آرمانهای بنیادگرایانه را تعقیب کنند. این سه بترتیب عبارتند از:

۱- اقتصاد اسلامی قادر خواهد بود کشورهای منطقه را از مدار نفوذ صندوق بین المللی پول و قدرتهای امپریالیستی خارج کند. بهداشت و خدمات اجتماعی که از طرف دولتهای فاسد و زورگو مورد غفلت قرار گرفته در اختیار مردم گذارد، مشکلات ناشی از بیکاری یا کافی نبودن فرصت های شغلی را فیصله بخشد و برای مردانی که روسای خانواده ها هستند امکانات بهتری چه از جهت آموزشی و چه تحصیل درآمدهای مکفی فراهم آورد.



۲- اقتدار متعالی مذهب قادر است از تهاجم سرمایه داری و تجددطلبی به حریم خصوصی افراد جلوگیری به عمل آورد و حکومت اسلامی روابط سنتی را در جامعه احیا خواهد کرد و موجبات همبستگی و انسجام آن را فراهم خواهد آورد. بازگشت نظام پدرسالاری پیشین به زنان امکان خواهد داد تا وقت و نیروی خود را صرف خانواده کنند و همچنین از وفاداری و حمایت شوهران خود مطمئن باشند.

۳- رعایت حجاب و عفت به زنان توانایی خواهد داد تا مسائل گسترده ناشی از آزار جنسی و تجاوز و دستمالی در کوچه و خیابان و محل کار را حل کنند و به این ترتیب جایگزین مطلوبی برای الگوی غیر مذهبی غرب به منظور قدرت بخشیدن به زنان فراهم خواهد آمد.

یکی از راههای موثر مقابله و مبارزه با این توهمات تعقیب برنامه ها و هدفهای فمینیستی است. به همین سبب است که بنیادگرایان به فمینیسم اعلان جنگ داده اند. برای اینکه این برنامه ها با کارآیی به مورد اجرا گذاشته شود، باید اصول فمینیسم در منطقه یک رنگ بومی پیدا کند و هر دو قلمرو اقتصاد و فرهنگ را دربرگیرند، فمینیست ها به یاری مربیان آموزشی، روزنامه نگاران، عوامل دموکرات چپ، کارگران و دیگر نیروهای فعال مردمی، سیاستی را در سه جهت دنبال کنند.

۱- تجدد بدون یک دموکراسی ریشه دار و با اختیارات کافی برای نهادهای در حال رشد جامعه مدنی، توسعه سریع اقتصادی و بالا رفتن سطح تولید بدون توجه به بهزیستی کارگران و مراقبت از محیط زیست، جذب روزافزون زنان به اقتصاد سرمایه داری بدون وجود نهادهای جایگزین برای عهده دار شدن مسئولیت های سنتی زنان نسبت به خانواده و محیط پیرامون خود به رشد بنیادگرایی در همه جا دامن زده است.

بنا بر این ساعات کوتاه تر کار در طی هفته برای زنان، بهبود شرایط بهداشتی در محیط کار، کاستن از آلودگی محیط زیست، بهبود کیفیت مراقبت در مراکز نگهداری کودکان، از جمله قدمهایی است که باید برای مقابله با وضعیت موجود برداشته شود. اتخاذ این تدابیر در زمانی که دشمنان فمینیست ها می کوشند تا آنها را به عنوان بخشی از نخبگان ثروتمند غربی که هیچ حرفی برای زنان عادی ندارند نشان دهند، نهایت ضرورت را دارد.

۲- گسترش آموزش فمینیستی در میان زنان، در جهت توانایی بخشیدن به دختران جوان و اشاعه آگاهی اجتماعی در میان پسران از مراحل تحصیلات ابتدایی تا دانشگاه. اینگونه آموزشها به فراخور امکانات سیاسی، باید هم در داخل کشورهای مسلمان و هم در میان جوامع تبعیدی چه در امریکا و چه اروپا دنبال شود. روشنفکران تبعیدی از قرن ۱۹ به

این سو تأثیرات عمیقی در کشورهای زادگاه خود در خاورمیانه و شمال آفریقا داشته اند و باید از این فرصت بخوبی استفاده شود. دیگر اینکه باید بر ستم‌هایی که در همه فرهنگها بر زنان روا داشته می‌شود به گونه‌ای یکسان تأکید به عمل آید. فمینیست‌ها برای آنکه به وسیله بنیادگرایان به ابزارهایی در دست نظامهای امپریالیستی متهم نشوند باید تحت ستم بودن زنان را در همه مذاهب عمده به گونه‌ای تطبیقی نمایان سازند و فقط توجه خود را از این نظر بر اسلام متمرکز نکنند. همچنین تبعیضاتی را که از نظر شغلی در غرب به زنان تحمیل می‌شود، خشوتهای جنسی و رفتارهای ناهنجاری که در حق آنها اعمال می‌شود فراموش نکنند.

پس از چنین مقدماتی، صحبت از مسائل و مشکلات زندگی زنان مسلمان از بهداشت و غذا گرفته تا فقدان ورزش و محرومیت از حقوق جنسی و قوانین غیرعادلانه طلاق و سرپرستی کودکان و نیز ضرورت اصلاحات حقوقی، فرهنگی و مذهبی بهتر مسموع خواهد افتاد. بحث پیرامون این موضوعات باید از طریق کتب درسی، داستانها، مقالات، کاریکاتورها، روزنامه‌ها، فیلم‌ها و نمایش‌های رادیو تلویزیونی در سطح وسیعی از جامعه جریان یابد.

۳- تشویق و تقویت نهادهایی که در کشورهای مسلمان در حال تلاش برای تلفیق برخی اصول فمینیسم با یک اسلام لیبرال هستند. افرادی همچون فاطمه مرینی در مراکش و سازمانهایی همچون *Women Living Under Muslim Law* و *Sisterhood is Global* و نیز نشریاتی چون *مجله الرائدة* در لبنان و زنان در ایران برخی از همین نهادها هستند. یک تعبیر مترقیانه‌تر و فمینیستی‌تر از قوانین اسلامی هم اکنون در پرتو تلاش این افراد و نهادها تدریجاً در حال ریشه پیدا کردن است. اینگونه تحولات خود گام مهمی در جهت متزلزل ساختن اساس بنیادگرایی است. چنین گرایشهایی می‌بایست از طرف فمینیستهای غیر مذهبی حمایت شوند. اگرچه این گروه دوم هرگز نمی‌باید از ابراز حق مستقل خود برای مطرح کردن مسائل اساسی که زنان با آنها روبرو هستند - منجمله مذهب - صرف نظر کنند.

چنین تلاشهایی آینده دیگری را برای منطقه نوید می‌دهد. آینده‌ای که در آن سیاستهای آزادی بخش جای راه و روشهای مرتجعانه را بگیرند. امید من بر آن است که در این مسیر فمینیست‌ها در جریان اتحاد با ملی‌گرایان، گروههای چپ‌گرا، احزاب سیاسی دموکراتیک، و دیگر جنبش‌های مترقی دیگر هرگز خواستها یا استقلال‌سازمانی خود را به آنها وابسته نسازند.

بانویس ها :

۱. نگاه شود به دوائر ذیل :

Martin E. Marty and R. Scott Appleby, eds. *The Fundamentalism Project: Fundamentalism Observed*, Vol. 1, University of Chicago Press, 1991, pp. ix-x.

Henry Munson Jr. *Islam and Revolution in the Middle East*. New Haven: Yale University Press, 1988, pp. 3-4.

۲. Edward Said, *Culture and Imperialism*, New York. من در این مقاله برای صحبت از این جنبش ارتجاعی از واژه های « بنیادگرا » و « اسلام گرا » بتناوب استفاده کرده ام و نه از واژه « اسلامی »، باید واژه و معانی برای تعابیر دموکراتیک از اسلام - که در بخش آخر این مقاله از آن صحبت می کنم - وجود داشته باشد.

۳. نگاه کنید به والتین مقدم

Moghadam, *Modernising Women: Gender and Social Change in the Middle East*, Boulder, 1993, pp. 207-47.

و نیز مقاله ابراهیم الدین در مورد جنبش های افراطی اسلامی در مصر در نشریه:

*International Journal of Middle East Studies*, vol. 12, no. 4, 1980, pp. 423-453

۴. مقدم، همانجا، ص ۱۳۷.

۵. نگاه کنید به مقدمه جدید فاطمه مرنیسی در کتاب کلاسیک او

*Beyond the Veil: male - Female Dynamics in Modern Muslim Society*, Bloomington 1987 (چاپ دوم)

۶. نگاه کنید به مصاحبه هایی که مرنیسی با زنان مراکشی انجام می دهد.

Fatima Mernissi, *Doing Daily Battle*. New Jersey 1989, pp. 3-4.

Mernissi, *Islam and Democracy*, Wokingham, 1992, p. 165. . ۷

۸. مراجعه کنید به:

Sondra Hale, "Gender, Religious Identity, and Political Mobilization in Sudan," in V. Moghaddam, ed. *Identity Politics and Women*, Boulder, 1994, pp. 145-66.

۹. نگاه شود به مقاله ذیل: "Women Regain a kind of Security in Islam, Enhance"

در نیویورک تایمز، ۲۷ دسامبر ۱۹۹۲.

۱۰. رجوع کنید به مقاله لیلا کبیر در کتاب ذیل:

Deniz Kandiyoti, ed. *Women, Islam and the State*, Philadelphia 1991, pp. 115-143.

۱۱. نگاه کنید به:

Sohrab Behdad, "A Disputed Utopia Islamic Economics in Revolutionary Iran," *Comparative Studies in Society and History*, vol. 36, no.4, October 1994, p. 810.

Moghaddam, *Modernizing Women*, p. 167. .۱۲

۱۳. نگاه کنید به دو مقاله ذیل

Julie J. Ingersoll, "Which Tradition, Which Values? 'Traditional Family Values' in America Protestant Fundamentalism." *Contention*, vol 4, no.2, Winter 1995, p. 93

Helen Hardacre, "The Impact of Fundamentalism, on Women, the Family and Interpersonal Relations," *The Fundamentalist Project*, pp. 129-50.

14. Aihwa Ong, "State Versus Islam: Malay Families, Women, Bodies, and the Body Politic in Malaysia," *American Ethnologist*. vol.17, no.2, May 1990, p. 269.

15. Cynthia Enloe, *Making Feminist Sense of International Politics: Bananas, Beaches, and Bases*, Berkeley, 1989, p. 55.

16. Lana Abu Odeh, "Post-Colonial Feminism and the Veil: Thinking the Difference," *Feminist Review*, no, 43, Spring 1993, pp. 26-37.

17. Bouthaina Shaaban, *Both Right and Left Handed*, Bloomington 1991, p. 85.

18. Leila Ahmed, *Women and Gender in Islam: Historical Roots of a Modern Debate*, New Haven 1992, pp. 222-3.

# اقتصادی

محمد علی چایچیان\*

## نقش اقتصاد وابسته ایران در رشد ناهمگون شهری تهران

### مقدمه:

این مقاله اثرات تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را بر روند شهرنشینی و تغییرات مکانی بررسی می‌کند. محور اصلی این بررسی، مطالعه نقش شیوه‌های تولید اقتصاد پیش-سرمایه‌داری و سرمایه‌داری در دگرگونی مکانی و جابجایی جمعیت بین روستا و شهر، و نهایتاً درک قانونمندی شهرنشینی وابسته در رابطه با نفوذ سرمایه‌داری جهانی در روند تولید اقتصادی ایران است. بر اساس نظریات ریشه‌ای - انتقادی اقتصاد سیاسی، شهرنشینی وابسته در ایران بازتاب مکانی نفوذ روابط سرمایه‌داری است که منجر به رشد ناهمگون سرمایه‌داری و نابرابری‌های منطقه‌ای، تمرکز فعالیت‌های بازرگانی و صنعتی در چند شهر عمده، از هم پاشیدن شیوه‌های تولید پیش - سرمایه‌داری، جدایی جمعیت روستائی از بازار تولید خویش (بخصوص زمینهای کشاورزی) و نهایتاً مهاجرت بیرویه و در مقیاس وسیع ایشان بشهرهاست. سعی نگارنده بر این است که ریشه‌های تاریخی روند رشد ناهمگون شهر تهران را در چارچوب نظری فوق بررسی کند.

تهران در قرن هجدهم میلادی یک دهکده نسبتاً کوچک بود که تنها بخاطر نزدیکی به شهری و موقعیت جغرافیایی آن بر سر راه تجاری مناطق شمال شرقی و شمال غربی ایران

---

\* محمد علی چایچیان استاد جامعه‌شناسی در کالج مانت مرسی واقع در ایالت آیوا است. از وی مقالاتی درباره اقتصاد سیاسی و شهرنشینی در چین، مصر و ایران، و همچنین فرهنگ پذیری مهاجرین ایرانی در آمریکا به چاپ رسیده است.

دارای اهمیت سوق الجیشی بود. بخاطر همین موقعیت خاص، از قرن هفدهم میلادی بعد حکام محلی و منطقه ای از تهران بعنوان یک پایگاه نظامی استفاده می کردند. تاریخ تهران بعنوان یک شهر از دوران سلطنت سلسله قاجار و انتخاب تهران بعنوان پایتخت در سال ۱۱۷۵ شمسی شروع می شود. بنا بر گفته بعضی از محققین جمعیت تهران در آن تاریخ حدود ۱۵۰۰۰ نفر بود که ۲۰۰۰ نفر آنرا سربازان و نظامیان تشکیل میدادند (۱). توسعه شهر تهران در دهه اول قرن نوزدهم میلادی محدود به ساختمان قصر سلطنتی قاجار و مهاجرت روسای قبایل و ایلات نزدیک به شاه و خانواده های آنان به تهران بود. ولی در دهه های دوم و سوم قرن نوزدهم جمعیت تهران بخاطر تهاجم نظامی روسیه در شمال غرب ایران و مهاجرت مردم از آن مناطق (خصوصاً از آذربایجان) بطور قابل توجهی افزایش یافت. (۲) با این حال، تهران در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی چه از نظر جمعیت و اهمیت اقتصادی درجه دوم اهمیت بعد از تبریز قرار داشت. بعنوان مثال، در یک گزارش اداره امور خارجی انگلستان در سال ۱۸۴۱ میلادی از تهران بعنوان «دومین یا سومین شهر مهم اقتصادی امپراطوری ایران» یاد می شود. (۳) بنا بر یک گزارش دیگر جمعیت تهران حتی در سال ۱۸۶۸ میلادی ۸۵۰۰۰ نفر و جمعیت تبریز ۱۱۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده بود. (۴)

اهمیت فزاینده تهران در نیمه دوم قرن نوزدهم را می توان بر دو امر نسبت داد: اول حضور شاه، دربار سلطنت و دولت مرکزی، و دوم موقعیت مرکزی تهران برای تجارت با خراسان و مناطق شمال شرقی و شرقی از یک سو و شهرهای قم، کاشان، اصفهان و شیراز در جنوب و جنوب شرق از سوی دیگر. بعنوان نمونه، تجار ایرانی کالاهای تجاری (عمدتاً ساخت اروپا) را در تبریز و قسطنطنیه خریدند و به تهران حمل می کردند تا مجدداً به مازندران، استرآباد، قم، اراک، مشهد و سایر شهرهای منطقه ای صادر بشوند (۵). لازم بتذکر است که رشد روابط اقتصادی و سیاسی بین ایران و قدرتهای استعماری اروپا تأثیر عمده ای در توسعه یافت شهری تهران داشت. و با افزایش روابط بین المللی و قدرتهای استعماری و سفر دولتمندان ایران به اروپا ایرانیان از پیشرفتهای شهرنشینی در کشورهای اروپایی آگاهی یافتند، و در نتیجه این امر چهره ظاهری تهران رفته رفته تغییر کرد. از جمله این تغییرات می توان از احداث چند کارخانه، یک بیمارستان، یک کارخانه برق، تراموای اسبی و اداره پست و سایر خدمات شهری در دوران سلطنت ناصرالدین شاه نام برد (۶). تمرکز صنایع در تهران و حومه آن علیرغم موقعیت جغرافیایی نامناسب برای وارد کردن و حمل و نقل ماشین آلات لازمه را باید ناشی از تصمیم گیری مشترک دربار قاجار و قدرتهای استعماری برای حفظ منافع خود دانست. اولویت جغرافیایی تهران برای سرمایه گذاران

خارجی و شرکای ایرانی آنها را می توان بخاطر حضور طبقه حاکمه، دولت مرکزی و کنسولگری های دولتهای اروپایی و نقش آنها در استقرار امنیت از یکسو و دسترسی به یک طبقه مصرف کننده بالقوه (درباریان، ماموران دولتی و بازرگانان) برای کالاهای تولید شده در این کارخانه ها ازسوی دیگر توجیه کرد. تمرکز چشم گیر صنایع در تهران را میتوان از اولین نشانه های رشد ناهمگون تولید سرمایه داری در ایران تلقی کرد. ولیکن اقتصاد پیش - سرمایه داری در قرن نوزدهم میلادی آمادگی قبول و حمایت تولیدات صنایع را نداشت، و کیفیت برتر کالاهای ساخت اروپا نسبت به کالاهای داخلی منجر بشکست و تعطیلی اکثر کارخانه های احداث شده در ایران گشت.

همانطور که پیشتر اشاره شد، با وجود ورشکستگی و عدم موفقیت در برپایی و براه اندازی اولین کارخانه های «مدرن» در ایران دوره قاجار، تمرکز فعالیتهای صنعتی در تهران کاملاً مشخص بود. بعنوان مثال، از کل تعداد ۱۶ کارخانه مدرن که بین سالهای ۱۲۲۹ و ۱۲۷۹ شمسی (۱۸۵۰-۱۹۰۰ میلادی) در ایران تاسیس شدند ۱۰ کارخانه (۶۲/۵ درصد) در تهران و بقیه در شهرهای تبریز، اصفهان، رشت و گرگان قرار داشتند (۷). در نبود روند توسعه شهری بر اساس روابط تولید و مصرف سرمایه داری، تهران همچنان چهره روستایی و پیش - سرمایه داری خود را حفظ کرد، و بر اساس گزارش مسافران اروپایی مثل کورزن تنها نشانه های «شهریت» بمعنای اروپایی آن وجود «مغازه هایی با ویتترین های شیشه ای و نامهای اروپائی»، و همچنین «خیابانهای که با چراغهای گازی مجهز بودند ولی بعلت نبودن گاز شهرداری تازه تاسیس آنها را تبدیل به چراغ نفتی کرده بود» (۸). حتی در دوران بعد از انقلاب مشروطیت و تا اوایل سلطنت رضاشاه نیز تهران شهری بود محصور در دیوارها که خندق خشک آن را احاطه کرده بود. تنها راه ورود به پایتخت از طریق دروازه ها بود که بعد از غروب آفتاب آنها را نیز برای جلوگیری از ورود دزدان و گردنکشان می بستند. (۹).

رشد قابل توجه پایتخت در پایان قرن نوزدهم میلادی تهران را به مهمترین شهر ایران تبدیل نمود. بعد از انقلاب مشروطیت و تاسیس مجلس شورای ملی، اهمیت تهران بعنوان مرکز سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایران دوچندان گشت و برخی جمعیت آن را در این تاریخ حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر تخمین می زنند. بعد از روی کار آمدن رضاشاه پهلوی، تمرکز دستگاه دولتی و تحمیل روابط سرمایه داری در ایران راه را برای رشد سرمایه داری و تمرکز سریع بوروکراسی دولتی و دفاتر تجاری در تهران هموار کرد. در دهه دوم قرن بیستم تهران دارای یک قطب رشد جدید شد و آن تمرکز ادارات دولتی و افزایش سریع جمعیت خدمه

شهری و کارمندان دولتی در جوار قطب رشد قدیمی و سنتی بازار و بازاریان بود (۱۰). عامل مهمی که کمک به رشد سریع شهری تهران و سایر شهرهای ایران کرد قانونی کردن مالکیت خصوصی بخصوص مالکیت خصوصی زمین در دهه آخر قرن نوزدهم بود. مشروعیت بخشیدن به خرید و فروش زمین و افزایش جمعیت تهران خصوصاً کارمندان اداری و نیاز آنان به مساکن جدید منجر به فعالیت بیسابقه معاملات املاک و مستغلات شد. در نتیجه، تهران شاهد رشد بیسابقه در جهت شمال شهر (خارج محدوده دروازه های شهر قدیم) شد، و در این دوره بود که نیاز به نوسازی و رشد شهری منجر به پاکسازی و دوباره سازی زاغه ها و محلات فقیرنشین در مرکز و شمال غربی تهران گشت. مهمترین نشانه رشد شهری تهران و تشدید سرمایه گذاری در معاملات املاک و ساختمان ابنیه جدید، برداشتن دیوارها و دروازه های تهران قدیم و ساختن خیابانهای عریض در سال ۱۲۱۶ شمسی بود. این در حقیقت یک اقدام نمادی از سوی دولت برای اعلام آغاز یک دوران جدید برای گسترش شهر تهران و ایجاد امنیت شهری برای گسترش سرمایه گذاری در صنایع و سایر بخشهای اقتصادی بود.

توسعه شهری تهران بمعنای واقعی و در مقیاس وسیع بعد از سقوط دولت دکتر مصدق و با تحکیم روابط وابستگی ایران به نظام سرمایه داری جهانی آغاز شد. همانند بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه، در نبود یک نظام سرمایه داری ملی و نهادی و رشد همگون زیرساخت شهری (مثل شبکه ارتباطات، راه آهن، شاهراههای بین شهری و بنادر مجهز) در ایران تنها راه حل با صرفه برای ایجاد صنایع وابسته و معرفی روابط سرمایه داری، تمرکز تمام فعالیتهای اقتصادی در یک مرکز شهری بود. بر اساس آمار ارائه شده توسط سازمان برنامه و بودجه، بغیر از فعالیتهای صنعتی در سال ۱۳۴۳ شمسی حدود ۲۵ درصد سرمایه گذاری ملی و ۶۶ درصد سرمایه گذاری خارجی در تهران و حومه آن متمرکز بودند. در همین سال، متوسط درآمد کارگران کارخانجات صنعتی در تهران ۲/۳۵ برابر درآمد همتاهاشان در سایر شهرها بود (۱۱). بر اساس یک گزارش دیگر، در سال ۱۳۴۶ شمسی ۲۹ درصد تمام صنایع و ۴۶/۱ درصد صنایع بزرگ (با بیش از ۱۰ کارگر) و ۳۶/۲ درصد نیروی کار صنعتی نیز در تهران متمرکز بودند (۱۲). عامل دیگری که بر اهمیت اقتصادی و سیاسی تهران برای طبقه سرمایه دار و بازاریان مهر تاکید زد تمرکز دفاتر شرکتیهای تجاری خارجی و داخلی در پایتخت بود. بعنوان نمونه، در سال ۱۳۵۱ شمسی ۸۱ درصد تمام شرکتیهای تجاری در تهران به ثبت رسیده بودند و در عرض سه سال سهم تهران از این تمرکز تجاری به ۹۷ درصد رسید (رجوع کنید به جدول شماره ۱).



جدول شماره ۱: محل دفترهای اصلی شرکتهای تجاری عمده در ایران، سال ۱۳۴۵ شمسی

شهر	تعداد شرکتهای
تهران:	۶۴۹
تبریز:	۴
اصفهان:	۴
شیراز، زاهدان و خرمشهر:	هر کدام ۲
گنبد قابوس، آبادان، کاشان، مشهد،	
قوچان و اهواز	هر کدام ۱
جمع کل:	۶۶۹

ماخذ: G. Bricault (1975) Major Companies of the Arab World And Iran.

London: Graham & Trotman, pp. 87-175

تمرکز بیرویه مراکز شرکتهای تجاری و صنعتی در تهران همچنین بازتابی است از حجم سرمایه گذاری خارجی در ایران بخصوص بعد از اجرای اصلاحات ارضی. بعنوان مثال، سرمایه گذاری خارجی در برنامه های توسعه اقتصادی در ایران از ۶۷ میلیون دلار در طول برنامه هفت ساله اول (۱۳۳۵-۱۳۲۸) به ۷ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار در برنامه پنج ساله دوم افزایش یافت. در این رابطه می توان از ظهور ایالات متحده آمریکا بعنوان قدرت سرمایه داری و نواستعماری مسلط و سهم این کشور در کل سرمایه گذاری خارجی ایران نام برد. بنا بر یک گزارش، در سال ۱۳۵۵ شمسی ۵۰ درصد کل سرمایه گذاری خارجی در ایران توسط شرکتهای آمریکا انجام شده بود در حالی که سهم آلمان و انگلستان بترتیب ۱۴ و ۱۰ درصد بود (۱۳).

### اثرات مهاجرت روستا - شهری و بین شهری در رشد شهر تهران

بجرات می توان گفت که بعد از سقوط دکتر مصدق و تثبیت روابط وابستگی اقتصادی شکل مهاجرت جمعیت در داخل ایران عمدتاً بازتابی از تغییرات اجتماعی - اقتصادی در روستاها بوده است. بعنوان مثال، ۶۱ درصد مهاجرت داخلی جمعیت بین سالهای ۱۲۷۹ و ۱۳۳۵ شمسی بین شهری بود و فقط ۳۱ درصد مهاجرت جمعیت بین روستاها و شهرهای عمده بود. در مقایسه، بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۶ شمسی مهاجرت روستاییان به شهرها حدود ۶۵ درصد کل حجم مهاجرت را تشکیل می داد (۱۴). گذشته از اهمیت تمرکز صنایع، فعالیتهای اقتصادی و سرمایه گذاری های خارجی در رشد بیرویه تهران نباید نقش

مهم اصلاحات ارضی و ازدیاد مهاجران روستایی به شهرها را در اضافه شدن جمعیت پایتخت نادیده بگیریم. با از هم پاشیدن ساختار اقتصاد و بافت خانواده های روستایی بعد از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، سهم تهران در جذب مهاجران روستایی بیشتر از بقیه مراکز شهری گردید. بعنوان مثال، بر اساس سرشماری عمومی سال ۱۳۳۵ شمسی ۲۹ درصد از ۲ میلیون مهاجرین روستایی در تهران اقامت داشتند و سهم تهران به ۴۱ درصد در سال ۱۳۴۳ افزایش یافت (۱۵). از سوی دیگر، بر اساس آمار سرشماری ۱۳۴۵ فقط ۵۰ درصد از ساکنان تهران در تهران متولد شده بودند در حالی که این رقم برای کل جمعیت شهرنشین ۷۴ درصد بود (۱۶). اگرچه رقم بالای جمعیت مهاجر در شهر تهران عمدتاً ناشی از تمرکز هرچه بیشتر فعالیتهای اقتصادی و اداری در پایتخت و همچنین اثرات اجرای قانون اصلاحات ارضی در دوران محمد رضا شاه پهلوی بوده است، ولیکن لازم به تذکر است که اقدامات دولت در طول برنامه های اقتصادی چهارم (۱۳۵۲-۱۳۴۷) و پنجم (۱۳۵۷-۱۳۵۲) برای ایجاد قطبهای جدید توسعه و عدم تمرکز صنایع تا حدودی از سرعت هجوم بیرویه مهاجرین روستایی به تهران کاست.

یکی از مسائلی که همواره برای محققین امور مهاجرت و آمارگران قابل اهمیت بوده است، درک علل مهاجرت مردم از روستا به شهر و یا از شهرهای منطقه ای به شهرهای بزرگتر است. در رابطه با تهران، تقریباً اکثر تحقیقات انجام شده علت اصلی این امر را نرخ بالای بیکاری و اشتغال ناقص در روستاها و شهرهای مبدأ یافته اند (رجوع کنید به جدول شماره ۲).

#### جدول شماره ۲: دلایل عمده مهاجرت به تهران

بر اساس آمار سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ شمسی (درصد)

سال مهاجرت	برای یافتن کار	برای پیوستن به خانواده	برای یافتن کار بهتر	دلایل دیگر
۱۳۳۵	۲۵/۶	۵۹	۷/۲	۸/۲
۱۳۴۵	۲۰/۸	۵۹/۵	۶/۷	۱۳

مروری در ارقام ارائه شده در جدول فوق روشنگر یک مطلب است: علت اصلی برای مهاجرینی که برای پیوستن به خانواده خود به تهران آمده اند نیز عدم اشتغال و بیکاری در شهر و روستای مبدأ است. اگر این فرضیه را بپذیریم، بر اساس آمار ارائه شده ۸۶/۷ درصد مهاجرین در سال ۱۳۳۵ و ۸۰/۳ درصد در سال ۱۳۴۵ شمسی برای یافتن کار و

بعلت نبودن امکانات کاری در شهر و روستای مبدأ خود به تهران مهاجرت کرده اند. ولی متأسفانه آرزوی یافتن کار در این مدینه فاضله سرابی بیش نبود، و بر اساس آمار دولتی در سال ۱۳۳۵ فقط ۲۴ درصد مهاجرین توانستند در بازار محدود تهران کاری برای خود دست و پا کنند (۱۷). یافته های یک محقق دیگر درباره ابعاد بیکاری در محله نمونه دولتی برای اسکان زاغه نشینان (کوی نهم آبان) حاوی نکات جالب ولی تأسف انگیزی است. بر اساس این گزارش، اکثر مزدبگیران ساکن کوی نهم آبان کارگر روزمزد و دارای مشاغل فصلی و موقت بودند، و همان طور که در جدول شماره ۳ ارائه شده حدود ۷۰ درصد از نیروی کار این محله را بیکاران آشکار و پنهان و با کارگران خود-شاغل در فعالیت هائی مثل دستفروشی و خرده فروشی تشکیل می دادند.

جدول شماره ۳: بیکاری در کوی نهم آبان تهران - ۱۳۵۰ شمسی

وضعیت بیکاری	درصد نیروی کار محله (درصد)
بیکار	۲۸/۶
مزدبگیر فصلی و روزمزد	۲۸/۳
خودشاغلان - وازدگان بازار کار	۱۴/۳
جمع کل	۷۱/۲

ماهیت سرمایه - مدار و وابسته اقتصاد شهری بخصوص در تهران توانایی جذب مهاجران روستایی را در نیروی کار فعال شهری نداشت که این امر خود باعث ظهور گروه جدیدی از طبقات کم درآمد و فقیر شهری گردید. بطور واضحتر، مهاجرت کشاورزان بدون زمین و خرده مالکان به تهران و اضافه شدن آنها به خیل بیکاران و طبقه کم درآمد شهری باعث رشد هرچه بیشتر ولی بیمارگونه تهران گردید، ولی بعلی که در پیش ذکر شد این شهر قادر به ایجاد اشتغال کافی و فراهم نمودن خدمات شهری مطلوب نبود. بعبارتی، رشد ناهمگون شهر تهران نتیجه مستقیم توسعه اقتصاد سرمایه داری وابسته بود، اقتصادی که لزوماً اضمحلال اقتصاد پیش سرمایه داری در روستاها را در راس برنامه های خود قرار داده بود. یک بررسی اجمالی ساختار طبقاتی جمعیت تهران (بعنوان مهمترین مرکز فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) در سالهای قبل از انقلاب ۱۳۵۷ بخوبی تغییرات نهادی در روابط اقتصادی ایران را نشان می دهد. بطور روشتر، تهران از یک سو جایگاه طبقه سرمایه دار وابسته و خانواده شاه و درباریان، بازاریان و بازرگانان سستی، طبقه متوسط

کارگزار خدمات مورد نیاز اقتصاد وابسته، و طبقه کارگر بود. و از سوی دیگر کعبه آمال خیل عظیم روستائیان مهاجر فقیر و اکثراً بیکار بود. تبلور این نابرابری طبقاتی را در نحوه تقسیم درآمد شهری می توان مشاهده کرد. بعنوان مثال، در سال ۱۳۵۳ شمسی ۶۰ درصد کل درآمد تهران بین ۲۰ درصد جمعیت پایتخت تقسیم شده بود (۱۸). بسیاری از ناظران و تحلیلگران سیاسی حضور کمی مهاجرین روستایی و وجود فقر مطلق و نارضایتی عمومی در بین طبقه کم درآمد شهری را از عوامل عمده سرنگونی محمد رضا شاه و تحولات اجتماعی انقلاب ۱۳۵۷ دانسته اند.

در خاتمه لازم به تذکر است که نهضت مردمی ۱۳۵۷ را که موجب سرنگونی سلسله پهلوی و نهایتاً ایجاد دولت جمهوری اسلامی در ایران گشت باید بعنوان شروع دوران تازه ای در روابط سیاسی و اقتصادی ایران و نظام سرمایه داری جهانی در نظر گرفت. بطور خلاصه، با وجود تضعیف نقش امریکا در کنترل سیاسی و اقتصادی ایران، وابستگی این کشور به نظام سرمایه داری جهانی همچنان بجای خود باقی ماند و با وجود استقلال نسبی، وابستگی اقتصادی ایران بسایر کشورهای سرمایه داری آسیایی و اروپایی افزونتر شد. مانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه، شهر تهران بعنوان پایتخت و مرکز عمده فعالیت های سیاسی و اقتصادی دارای ظاهری نوگرا (مدرن) است، ولیکن بخش عمده جمعیت آن را مهاجرین روستاها تشکیل می دهند. انقلاب ۱۳۵۷ تغییری در این ساختار متضاد شهری نداده است. تأثیرات نه چندان مثبت حضور فرهنگ روستایی در فضای شهری را می توان در یادداشت های یک تحلیلگر بعد از انقلاب بخوبی مشاهده کرد:

با نگاهی به اطراف می توان مشکلات آشکار و پنهان ناشی از تأثیر فرهنگ روستایی و نازل بودن سطح فرهنگ عمومی را مشاهده کرد: خیابان های تهران و ترافیک آن در تمامی ساعات روز، رفت و آمد عابرین از وسط خیابانها، ایستادن مسافری منتظر اتوبوس، تاکسی و مینی بوس در میانه خیابانها، توقف وسایل نقلیه عمومی در وسط خیابانها برای سوار یا پیاده کردن مسافر، بوق زدن های مکرر رانندگان، توقف دوبله (و گاه بیشتر) اتومبیل ها در کنار خیابان، عدم رعایت حقوق دیگران در سالن های عمومی مانند سینما، ریختن زباله در کوچه و خیابان، انداختن آب دهان و بینی در معابر، رعایت نکردن حق تقدم در صف ها، مجاله بودن اسکناسها، مصرف بیش از حد آب و برق، بالا بودن میزان ضرب و جرح و دعوا، جلوگیری از تحصیل دختران در بسیاری از خانواده ها، تکثیر بی رویه جمعیت، پدید آمدن مشاغل غیر قابل طبقه بندی و.... (۱۹).

در رابطه با شهرنشینی، تلاشهای برنامه ریزان دولتی در عدم تمرکز فعالیتهای صنعتی و اقتصادی دوره بعد از انقلاب را از دوره پهلوی متمایز می کند. بازتاب این امر را می توان در رشد بیش از اندازه شهرهای ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفری (شهرهای رده دوم) و همچنین شهرهای ۲ تا ۵ هزار نفری (شهرهای رده ششم) مشاهده کرد (۲۰) ارقام ارائه شده در جدول شماره ۴ به آشکار نشان می دهند که با وجود این که تهران و سایر شهرهای باییش از ۱۰۰ هزار نفر جمعیت دارای رشد مداوم بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ شمسی بوده اند و حتی تعدادشان بین ۱۳۵۵ (قبل از انقلاب) و ۱۳۶۵ (بعد از انقلاب) حدود دو برابر افزایش یافته، رشد جمعیت شهرهای رده پایین بخصوص شهرهای کوچک (۲ تا ۵ هزار نفر) که معمولاً بعنوان مراکز محلی تولید و توزیع عمل می کنند در دوره بعد از انقلاب بسیار چشمگیر است.

جدول شماره ۴: میزان رشد سالانه شهرها بر حسب طبقات جمعیتی و بر اساس نتایج سرشماریهای نفوس و مسکن (۱۳۳۵ - ۱۳۶۵ شمسی)

طبقات جمعیتی	تعداد	شهرها	۱۳۳۵	متوسط رشد	۱۳۵۵	تعداد	شهرها	۱۳۶۵	متوسط رشد
۱۰۰ هزار نفر و بالا	۹	۱۴	۶/۴	۲۳	۵/۸	۴۱	۶/۱	۶۵-۵۵	
۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر	۹	۱۵	۵/۴	۲۲	۳/۷	۴۶	۷/۵		
۲۵ تا ۵۰ هزار نفر	۲۲	۳۰	۳/۵	۴۵	۳/۶	۶۷	۴/۲		
۱۰ تا ۲۵ هزار نفر	۵۶	۷۲	۲/۳	۱۰۹	۴/۱	۱۴۵	۳/۴		
۵ تا ۱۰ هزار نفر	۹۰	۱۱۸	۲/۴	۱۶۸	۳/۸	۱۱۳	۳/۲		
۲ تا ۵ هزار نفر	۱۲	۱۸	۴/۸	۶	۱۱/۴	۶۴	۲۷/۶		

مأخذ: حبیب الله زنجانی و فریدون رحمانی، راهنمای جمعیت شهرهای ایران (۱۳۳۵-۱۳۷۰).

تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری، وزارت مسکن و شهرسازی (۱۳۶۸). جدول ۳-۸ صفحه ۲۲۲.

وقوع جنگ هفت ساله ایران و عراق عواقب پیش بینی نشده و ناگوار برای شهرنشینی و توسعه شهری در ایران به ارمغان آورد مهمترین اثر منفی جنگ مهاجرت بیرویه و در مقیاس وسیع مردم مناطق جنگ زده در غرب ایران بود که بعلت بیخانمان شدن و فرار از مناطق جنگی به سایر شهرهای مرکزی و شرقی ایران هجوم آوردند. علاوه بر افزایش جمعیت پایتخت، این امر باعث رشد سرطانی شهرهای عمده مثل شیراز و رکود و نابودی شهرهای

دیگر مثل اهواز و آبادان گردید. مطالعه جامع روند شهرنشینی در ایران بعد از انقلاب نیاز به جمع آوری یافته‌های دقیق و مستند در رابطه با چگونگی رشد اقتصاد، ماهیت برنامه ریزی‌های اقتصادی در سطح منطقه و کشور، و همچنین بررسی روند رشد جابجایی جمعیت در رابطه با افزایش بی سابقه جمعیت در دهه ۶۰ شمسی، و مهاجرت بین شهری، بین روستایی و روستا به شهری در پی آمد جنگ ایران و عراق دارد که از حوصله این مقاله خارج است.

#### یادداشتها و فهرست منابع:

1. M. Bahrambeygui, **Tehran: an Urban Analysis** (Tehran: Sahab Book Institute, 1977), p. 11.
2. J. M. Kinnier (1813). **Geographical Memoir of the Persian Empire**. London, p. 77.
3. Abbott, cf. C. Issawi (1971) **Economic History of Iran 1800-1914**. Chicago: The University Press of Chicago, p. 118.
4. Thompson, cf. Issawi, op. cit., p. 28.
5. Abbott, cf. Issawi, op. cit., p. 118.
۶. رجوع کنید به م. حکمی، «تاریخچه جامعه شناسی شهر تهران»، در سخنرانیها و گزارشها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران. تهران: سازمان تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۳.
۷. م. جمالزاده، گنج شایگان، برلن، ۱۹۵۶ میلادی، صفحات ۹۶-۹۳.
8. Curzon, cf. J. Shearman, 'A View of Tehran,' The Geographical Magazine (1961), 33 (10), p. 570.
9. R. Graham, **Iran: The Illusion of Power** (New York: St. Martin Press, 1979), p. 24.
10. M. Bahrambeygui, 1977, op. cit., pp. 23-24.
11. M. Bahrambeygui, 1977, op. cit., p. 106.
12. R. Looney, 1973, op. cit., p. 129.
13. **Iranian-American Economic Survey** (New York: Manhattan Printing Co., 1967)pp. 86-87.